أعوذُ باللَه منَ الشّيطانِ الرّجيم‌

بسمِ اللَه الرّحمنِ الرّحيم‌

الحمدُ لِلّه ربِّ العالمينَ و الصّلاةُ و السّلامُ على أشرفِ المرسلينَ‌

وخاتمِ النّبيينَ أبى القاسمِ محمّدٍ و على آلِهِ الطّيبينَ الطّاهرينَ‌

واللعنةُ على أعدائِهم أجمعين‌

 فقالَ‌

 : يا أبا عبد اللَه! لَيسَ العِلمُ بِالتَّعلُّمِ، إنّما هُوَ نورٌ يقَعُ فى قَلبِ مَن يريدُ اللَه تَباركَ و تَعالى أن يهديهُ. فَإن أرَدتَ العِلمَ فَاطلُب أوّلًا فى نَفسِكَ حَقيقةَ العُبوديةِ و اطلُبِ العِلمَ بِاستِعمالِه و استَفهِمِ اللَه يفهِمكَ.

 امام صادق علیه‌السّلام به «عنوان بصری» می‌فرمایند:

 ای اباعبداللَه! كنیه او اباعبداللَه بود علم به فراگیری و یادگرفتن نیست، علم نوری است كه واقع می‌شود در قلب كسی‌كه خدا بخواهد او را هدایت كند. اگر دنبال علم و نور هستی اوّلًا در نفس خود حقیقت عبودیت را جستجو كن و خودت را در مرتبه عبودیت و مقام عبد قرار بده و سپس علمی را طلب كن كه آن علم را همیشه استعمال كنی. از خدا همیشه طلب فهم كن، خدا هم به تو می‌فهماند و اگر از غیر خدا طلب فهم كردی از فهم خبری نیست.[[1]](#footnote-1)

 حال اگر خدا نخواهد كسی را هدایت كند پس او نور ندارد؛ خدا نور و مولّد علم است، ولی كسی‌كه در مقام هدایت نیست هركسی می‌خواهد باشد آنچه در قلب او است و از او تراوش می‌كند ظلمت است. اگر اسم خدا یا امام زمان را بیاورد این خدا و امام زمان ظلمت است. اگر پیغمبر و علی بگوید، این پیغمبر و علی نیست، بلكه ابوبكر و معاویه است؛ چون آن علی، علی است كه از او نور تراوش كند و منتشر شود. اگر از علی ظلمت منتشر شود، آن دیگر علی نیست؛ علی نورانی، علی بن ابی‌طالب است. علی غیر نورانی معاویه، عمروعاص، یزید و افراد ظلمانی هستند. افرادی كه فقط اسمشان علی است كه علی نمی‌شوند.

 در فقره اوّل، امام صادق می‌فرماید: «علم با فراگیری نیست.» برخلاف تصور ما كه خیال می‌كنیم علم مقدّماتی لازم دارد و انسان باید برای تحصیل علم در هر فنّ و مهنه‌ای، به مدرسه و مكتب و نزد استاد برود، در اینجا حضرت، علم را جدای از تعلّم می‌داند. عبارات بسیاری در آیات قرآن و احادیث داریم كه مردم را به علم ترغیب می‌كند و به‌طوركلی سعادت را در علم و یقین قرار می‌دهد.[[2]](#footnote-2) در مكتب اسلام‌

 عبارات «بیا و بعد ببین!» و «فعلًا بیا، بعد می‌بینی» راه و جایی ندارد.

 یكی از دوستان سؤالی را مطرح كردند، در جواب گفتم: در حالات حسن صبّاح می‌خواندم ایشان خیلی فرد زیركی بود و با ترفندهایی مردم را به دور خودش جمع كرده بود، البته بعضی كارهایش هم واقعیت داشت روزی سوار كشتی بود كه طوفان شد. به عرشه آمد و رو به مردم گفت: خاطر همه شما جمع باشد، به من الهام شده این كشتی به سلامت به ساحل می‌رسد. رفیق و محرم سرّی داشت، گفت: من كه تو را می‌شناسم، این فریب و دغل و كلك برای چیست؟

 گفت: از دو حال خارج نیست؛ اگر همه زنده به ساحل رسیدیم همه مرید من می‌شوند و می‌فهمند الهام بوده است، اگر هم همه با هم مردیم و به ساحل نرسیدیم كسی نیست جلوی من را بگیرد و از من بازخواست كند.

 در مرام و مكتب درویشی و صوفیانه از این مطالب «آقا بیا بعد می‌بینی، فعلًا اینجا سرت را بالا نكن، اینجا نباید حرف زد، بنده چه دعوی كند حكم خداوند راست!» و امثال‌ذلك از این تُرّهات و مطالب گول‌زننده و تعابیر فریبنده خیلی زیاد است.

 ولی پیغمبر هیچ‌وقت مردم را فریب نداد. امیرالمؤمنین هیچ‌وقت مردم را گول نزد. همیشه می‌گفتند مكتب و مرام ما نقد است. این كار را انجام بدهید، نتیجه‌اش را هم خودتان خواهید دید. در قرآن كریم، جهنّم و بهشت نقد است، نسیه نیست.[[3]](#footnote-3)

 شب عاشورا امام حسین علیه‌السّلام به عمرسعد فرمودند: بیا نزد من، من بهشت را برای تو تضمین می‌كنم. این بخت‌برگشته می‌گوید: بهشت تو نسیه است ولی حكومت ری نقد است. حضرت نفرین كردند امیدوارم كه به حكومت ری نرسی و در فراشت تو را به قتل برسانند.[[4]](#footnote-4)

 درحالی‌كه این احمق نمی‌داند اصلًا نیاز نیست حضرت به او بگویند من بهشت را برای تو تضمین می‌كنم، خود امام حسین كه نقد جلوی او نشسته است. آدم نادان! تمام هشت مرتبه بهشت سر مویی از موها و یا ناخن امام حسین هم نمی‌شود. منتها حضرت نمی‌خواهد به خود نسبت دهد و به خود بگیرد. حضرت می‌فرماید: از من آدم صادق‌الوعدتر سراغ نداری، بیا من بهشت را برایت تضمین می‌كنم؛ معلوم است وقتی امام حسین یا جدش پیغمبر این‌طور بفرمایند، كدام مَلَك جرئت دارد در قبال حضرت عرض اندام كند. آیا به حكومت ری رسید؟ امام حسین و بهشت او نقد است و خودش هم شب عاشورا به همه نشان داد و هركسی مراتب خود را دید.[[5]](#footnote-5)

 اما این بیچاره بخت‌برگشته به وعده ابن زیاد شراب‌خوار، غرّه شد و بعد از عاشورا وقتی نزد ابن زیاد رفت، ابن زیاد به او گفت صورت حكم حكومت ری را

 كه برای تو نوشته بودم به من بده، گرفت و پاره كرد؛[[6]](#footnote-6) عمرسعد هم دیوانه شد. بعد از آن داخل خانه می‌شد نمی‌توانست طاقت بیاورد، بیرون می‌آمد، كارش همین بود. بعد هم در زمان انقلاب، مختار در همان فراش او را كشت.[[7]](#footnote-7) كدام نقد بود، كدام بهشت بود؟

 خدا كه به این راحتی عقل را در اختیار انسان قرار داده، چرا از آن درست استفاده نكند؟ حساب دو، دو تا چهار تاست، به لشكر امام حسین نگاه كند و ببیند چه كسانی هستند، به لشكر یزید هم نگاه كند و ببیند چه كسانی هستند، هر دو طرف را ببیند. شب عاشورا آنها شُرب خَمر می‌كردند، اینها نماز شب می‌خواندند. به‌خاطر دیدن این مسائل از دو طرف بود كه بعضی از افراد شب عاشورا به امام حسین ملحق شدند؛[[8]](#footnote-8) یعنی دیدند پیروان فردی كه ادّعای خلافت دارد شرب خمر می‌كنند و می‌خواهند پسر پیغمبر را بكشند و آن‌طرف صدای قرآن و نماز و مناجات است! اگر هیچ چیز را هم نبیند همین را كه می‌بیند؛ خدا نكند قضایا برای انسان برگردد، آن‌وقت انسان حق را باطل و باطل را حق می‌بیند. اگر دقّت كنیم به این نكته می‌رسیم!

 در مكتب اسلام و تشیع هرجا صحبت از این است كه علم و عقل كنار برود و ظنّ و تخمین جای آن بیاید، بدانید آنجا باطل است و هیچ شك و شبهه‌ای در خلاف‌بودن آنجا وجود ندارد. مكتب امام صادق مكتب علم و یقین است.

 زمانی راجع به قضیه‌ای با شخصی صحبت می‌كردم؛ به او گفتم: جواب این قضیه چیست؟

 گفت: شاید مسئله این‌طور باشد!

 گفتم: من از شما «شاید» نخواستم، گفتم جواب چیست؟ شاید و احتمال را كه خودم هم بلد هستم، جواب سؤال من «ممكن است، شاید، احتمال دارد» نیست. به من بگو جواب حرف شما به این دلیل این است. آیات و روایات را ببینید، در مكتب امام صادق علیه‌السلام «شاید، محتملًا، ممكن است» نداریم!

 در آیات قرآن می‌بینیم كه نقطه ضعف در حركت اجتماعی مردم را متابعت از ظنّ می‌داند. (وَ ما يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً إِنَّ اللَه عَلِيمٌ بِما يَفْعَلُونَ)؛[[9]](#footnote-9) متابعت اكثر مردم از ظنّ است نه اینكه ظنّ در بعضی موارد كفایت از حق می‌كند، اصلًا در هیچ مرحله‌ای و به‌هیچ‌وجهی، ظنّ متابعت و دنباله‌روی از حق نمی‌كند، به حق نمی‌رسد و بی‌نیاز نمی‌كند.

 نود و نه درصد بدبختی‌ها، مسائل، خلاف‌ها، تشویش‌ها و فجایعی كه در دنیا اتفاق می‌افتد، بر اساس ظنّ است. شما در طرز تفكر، صحبت و رفتارها چند درصد كارِ اشخاص را بر اساس علم ارزیابی می‌كنید؟ فلانی با فلان‌كس قهر كرده چون فلان مطلب را به او گفته، ولی وقتی تحقیق می‌شود اصلًا چنین چیزی نبوده است؛ بعد بر این اساس اختلافات و جدایی‌ها شكل می‌گیرد، درحالی‌كه مطلب، چیزی بوده و چیز دیگری برداشت كرده‌اند.

 تمام مسائلی كه بشریت در دنیای امروز به آن مبتلاست به‌خاطر این است كه این اصل مهم انسانی، فطری، عُقلایی و اسلامی را رعایت نمی‌كند. حرفی را از شخصی می‌شنود، امّا نصف آن را نمی‌شنود، بعد می‌گوید به من اهانت كرده است. حرفی از شخصی می‌شنود منظور او را نمی‌فهمد، حمل بر مسئله خلاف می‌كند، پس اهانت می‌كند.

 بنده چندی پیش مسئله‌ای را مطرح كرده بودم كه منظورم مطلب دیگری بود؛

 از قول من به شخصی كه در یكی از شهرستان‌های دور است گفتند آقا این قضیه را راجع به شما گفته است!

 اصلًا شما از من شنیدید كه راجع به این شخص چنین حرفی بزنم؟ ببینید! خود ما هم به این قضایا مبتلا هستیم، سراغ مردم نرویم. من مطلبی را نقل می‌كنم، شما مطلبی را نقل می‌كنید، اسم شخص خاصی را نمی‌خواهم بیاورم، بعد مخاطب بر اساس ذهنیات و بعض قرائن تشخیص می‌دهد، منظور فلان آقاست، و بعد نقل می‌كند. شما كه نشنیدی! اگر آن آقا می‌خواست خودش می‌گفت، چرا تهمت می‌زنی؟ تهمت حرام است. بعد هم اسم خودمان را سالك می‌گذاریم.

 تمام اختلافات و نابسامانی‌های جوامع بشری، جوامع شیعه و جمع خودمان فعلًا به مردم كار نداریم به‌خاطر پیروی از ظنّ است. مرور كنیم و ببینیم ما چند درصد از بِنای حیات اجتماعی و شخصی خودمان را بر علم و چند درصد را بر ظنّ و تخمین، می‌گذاریم.

 معنی مراقبه‌ای كه مرحوم آقا و بزرگان سیر و سلوك همیشه به دوستان و تلامذه خود توصیه می‌كردند، این است كه در كارهای روزمره عبرت بگیریم. مراقبه این است كه فرض كنید خدا كامپیوتری در وجود شما گذاشته و كارها و صحبت‌هایی را كه از صبح تا شب انجام می‌دهید، در پرونده و نواری ضبط می‌كند. شب موقع خواب این نوار را باز كنید وكارهای خود را از قبل اذان صبح كه برای نماز بلند می‌شوید و با زن و بچّه‌ها حرف می‌زنید، در ارتباط با آنها چه برداشتی دارید، در ارتباط با شریك چه چیزهایی گفتید، در ارتباط با رفیق، در تاكسی و خیابان با افراد مختلف، همین‌طور تا شب موقع خواب مدّ نظر قرار دهید، بر این مسائل مرور كنید و اینها را بازیابی و ارزیابی كنید، ببینید چند درصد آن بر اساس علم و چند درصد آن بر اساس توهّم بوده است؛ نسبت به توهّم‌ها تصمیم بگیرید و اقدام كنید و نسبت به تخیلات بازبینی كنید. این معنای مراقبه است!

 مراقبه یعنی درست فكر كردن، درست اندیشیدن، درست گفتن و كاری را درست انجام دادن. قرآن می‌گوید: ظنّ به‌هیچ‌وجه من‌الوجوه كفایت از علم نمی‌كند.[[10]](#footnote-10)

 اسلام و امام صادق علیه‌السّلام ما را به‌سوی علم حركت می‌دهند. امام در اوّلین كلام به «عنوان بصری» می‌فرماید:

 «يا أبا عبد اللَه! لَيسَ العِلمُ بِالتَّعلُّمِ؛

 علم به تعلّم نیست.» علم یعنی یقین و تعلّم یعنی یادگرفتن و فراگیری.

 خدا مرحوم حاج هادی ابهری را رحمت كند، خدا در وجود ایشان به‌واسطه توسّلات و صدق نیت و خلوصی كه داشت، نوری قرار داده بود. مرحوم آقا می‌فرمودند: «در قلب حاج هادی نوری است كه ممیز بین حق و باطل است.» البته این نور شدّت و ضعف دارد. ایشان سواد نداشت، حتّی یك كلمه نمی‌توانست بخواند یا امضاء كند و به‌جای امضاء مُهر درست كرده بود ولی مرد زنده دلی بود.

 یك دفعه به او گفتم: حاج هادی! شب‌ها كه به جلسات شاگردان مرحوم آقای انصاری می‌آیی، با این بی‌سوادی چطور آدرس را پیدا می‌كنی؟ گفت: وقتی از تاكسی پیاده می‌شوم بو می‌كشم، هرجا كه بو می‌آید همان‌جا می‌روم. این علم است كه البته مراتبی دارد.

 دفعه دیگری از او سؤال كردم كه: گفتی بو می‌كشم، امشب هم به این صورت آمدی؟

 گفت: نه، امشب كبوتری در جلوی من راه افتاد، به هر طرف كه رفت من هم به‌دنبال او حركت كردم تا به بام این منزل نشست، من در زدم و در را باز كردند.

 ایشان آدمی بود كه كَلَك را از راست تشخیص می‌داد، خیلی هم رك بود و همین یكی از عیب‌هایش بود. دانشگاه ندیده بود، روانكاوی و روانشناسی هم‌

 نخوانده بود و تجربه علمی و بالینی هم نداشت. امّا وقتی شخص صحبت می‌كرد، با همان اصطلاحاتی كه مخصوص خودش بود به او می‌گفت: ای كلك! ای منافق!

 روزی در مجلسی كه مملو از اعاظم و روحانیون سرشناس طهران بود شخصی از بستگان نزدیك ما كه از مرحوم آقا بزرگ‌تر بود رو به حاج هادی ابهری می‌گوید: حاج آقا چُخ مُخلصیم! مرحوم حاج هادی در حضور همه، مثل مرحوم فلسفی و مرحوم سید احمد خوانساری در جواب می‌گوید: چُخ دروغ می‌گویی! بعد به او می‌گوید: ثابت كنم دروغ می‌گویی؟ كه مرحوم آقا به او اشاره می‌كنند كه سكوت كند.

 می‌گفت: از میان علماء و مراجع در مرحوم سید عبدالهادی میلانی اخلاص هست و به مرحوم میلانی ارادت داشت و هر موقع به مشهد مشرّف می‌شد در مجالس ایشان شركت می‌كرد. مرحوم میلانی هم از ایشان در منزل خود پذیرایی می‌كرد و با او مأنوس بود.[[11]](#footnote-11)

 مسئله نور مسئله دیگری است. مرحوم حاج هادی ابهری افراد را می‌فهمید و تشخیص می‌داد و این تشخیص به‌واسطه نورِ در قلبش بود. او نگاه نمی‌كند به اینكه از دهان این شخص چه حرفی بیرون می‌آید، اصلًا حرف بزند یا نزند، هرچه می‌خواهد بگوید، از همان اوّل نگاه می‌كند و تشخیص می‌دهد. این نور در سعادت انسان مهم است.

 این‌گونه افراد فریب نمی‌خورند و كسی نمی‌تواند آنها را با جمله‌سازی و

 كلمات شیرین و عبارت‌های جذاب فریب دهد و گول بزند. یك ساعت نزد او حرف بزنی اصلًا حرفهایت را نمی‌شنود كه چه گفتی، از اوّل نگاه می‌كند ببیند راست می‌گویی و صادق هستی یا نه و صحبت تو تأثیری در تشخیص او نمی‌گذارد.

 ما افراد بسیاری را دیدیم كه دارای علوم متداول بودند و با فوت‌وفن‌های ظاهری آشنا بودند امّا در مسائل حساس و حیاتی زندگی دچار نوسانات و انحرافاتی شدند و تزلزل‌هایی در آنها پیدا شد و از مسیر حق كه سرنوشت زندگی آنها را تعیین می‌كند، كناره گرفتند. چرا كه آن نور را نداشتند. كسی‌كه آن نور را دارد، آن نور زندگی او را جهت می‌دهد، ولی كسی‌كه آن نور را ندارد خدا نكند كه بخواهد بر اساس منویات و مشتهیات نفسانی حركتی را پیش بگیرد، آن موقع است كه خدا رحم كند كه چگونه از این ابزار و آلات و وسایل و علوم متداول برای توجیه مرام خود كمك می‌گیرد و ممكن است دنیایی را به فساد بكشاند.

 امام صادق به «عنوان بصری» می‌فرماید:

 «هُوَ نورٌ يقعٌ فى قلبِ مَن يريدُ اللَه تعالى ان يهدِيه‌

 ؛ كسی را كه خدا می‌خواهد هدایتش كند این نور را در قلب او قرار می‌دهد» ولی آن كسی را كه خدا نمی‌خواهد هدایت كند آن نور را در قلب او قرار نمی‌دهد، او توجیه می‌كند. من در تجربه شخصی خودم در ارتباط با بسیاری از افراد، دیدم كه اینها گرچه دارای معلوماتی بودند ولی چون آن نور را نداشتند یا نور كافی نبود، نتوانستند استفاده كافی و شافی را از زندگی و بار علمی خودشان ببرند. افرادی كه به‌واسطه بعضی مسائلی كه مشاهده می‌كنند در دام بعضی از جریانات می‌افتند آن نور را ندارند و نمی‌توانند خلاف را از صحیح تشخیص دهند و گرفتار می‌شوند. انسان یا باید نور داشته باشد یا حداقل با شخص خبیری در ارتباط باشد.

 من حدوداً هشت ساله بودم كه در سفری بعد از پانزده خرداد سنه چهل و دو به اتّفاق مرحوم والد، به مشهد مشرّف شدیم و یكی از آقایان طهران هم مشرّف بودند. آن موقع مرحوم آقا رضوان اللَه علیه هنوز كم‌وبیش با بعضی از جریانات‌

 و افراد وابسته به وقایع سنه چهل و دو من‌جمله آقای مطهری ارتباط داشتند و مسائل را تعقیب می‌كردند و در بعضی از جلسات شركت می‌كردند. اغلب جلسات اینها بعد از نیمه شب برگزار می‌شد. من آن موقع مطالبی را درباره مسائل انقلاب می‌فهمیدم و احساس می‌كردم.

 به دنبال این قضیه مجلسی در مشهد منزل حجّةالاسلام آقای واعظ زاده خراسانی منعقد شد و مرحوم آقای مطهری از آقا تقاضا كردند كه در این مجلس شركت كنند.[[12]](#footnote-12) صحبت در آن مجلس، پیرامون كیفیت بیان معارف و تربیت مردم و تزریق فرهنگ اسلامی به‌دنبال انقلابی بود كه در سال چهل و دو انجام شده بود كه حالا ما مردم را چطور تربیت كنیم؟ چه مبانی و مسائلی را با مردم مطرح كنیم و چه آمادگی‌هایی به مردم بدهیم؟ حتّی گاهی صحبت اینها به دادوفریاد هم كشید و مرحوم آقا صدایشان بلند شد. در میان اینها كسی‌كه با ایشان درافتاده بود و مطالب ایشان را قبول نمی‌كرد آقای محمّدتقی شریعتی بود.

 مجلس تمام شد و ایشان به مسافرخانه آمدند. شخصی كه از آقایان طهران بود نیامد، تب داشت و در همان مسافرخانه‌ای كه ما بودیم استراحت می‌كرد. از ایشان سؤال كرد: شما این مجلس را چگونه یافتید؟ ایشان گزارش اجمالی از قضیه دادند و بعد فرمودند: از این آقا هیچ خوشم نیامد!

 این قضیه گذشت، تا اینكه چند ماه بعد مجلس ختمی در مسجد ارك طهران تشكیل شده بود كه مرحوم آقا هم در آن مجلس شركت كرده بودند؛ ایشان در یك طرف مجلس بودند و مرحوم آقای مطهری هم درست نقطه مقابل، در طرف دیگر نشسته بودند. وقتی‌كه مجلس تمام می‌شود آقای مطهری طول مسجد را طی می‌كنند

 و نزد ایشان می‌آیند و می‌گویند: آقا! این شخص به طهران آمده و اگر تمایل داشته باشید ما به اتّفاق از ایشان دیدن كنیم. مرحوم آقا به آقای مطهری می‌فرمایند: خیر، بنده تمایلی برای دیدن ایشان ندارم.

 آقای مطهری خیلی متغیر می‌شوند و بعد از مكثی به آقا اظهار می‌كنند: پس اگر اجازه بدهید ما به اتّفاق ایشان منزل شما بیاییم.

 ایشان می‌فرمایند: خیر، به این هم تمایل ندارم. ایشان خیلی متلوّن و متغیر می‌شوند و خداحافظی می‌كنند و مسئله منتفی می‌شود.

 هفده سال از این قضیه گذشت یك روز یكی از آشنایان كه با مرحوم آقای مطهری مراوده و جلساتی داشت، منزل مرحوم آقا آمد و من هم نشسته بودم. به مرحوم آقا گفت:

 دیروز منزل آقای مطهری بودم، از جریاناتی كه در حسینیه ارشاد اتّفاق افتاده و از مسائلی كه آنجا گذشته است صحبت به میان آمد.[[13]](#footnote-13)

 آقای مطهری مطلبی را به‌مناسبت روایت‌

 «المؤمنُ كَيس»

[[14]](#footnote-14) و روایت‌

 «لَيسَ العِلمُ بِالتَّعلُّمِ، إنّما هُوَ نورٌ يقَعُ فى قَلبِ مَن يريدُ اللَه تَباركَ و تَعالى أن يهديهُ.»

[[15]](#footnote-15)

 بیان می‌كرد و گفت: علم به‌واسطه تعلّم نیست، ذُكاء و كیاستی كه در مؤمن هست راه و مسیر او را روشن و طریق او را واضح می‌كند، و او را از مهالك نجات می‌دهد. در این زمینه بحث ادامه یافت و بعد ایشان گفت: من جریانی از آقای طهرانی برای شما نقل كنم ....

 و مطلبی را كه من خدمتتان عرض كردم برای این شخص نقل كرده بود و ادامه داد:

 بعد آقای مطهری گفت: وقتی كه ایشان در مسجد ارك جواب سر بالا به من دادند و حتّی حاضر نشدند كه در منزل با محمّدتقی شریعتی، خدمت ایشان برسیم، سال‌ها در فكر بودم كه چرا آقای طهرانی این‌طور برخورد كردند و بعد از گذشت هفده سال اخیراً متوجّه شدم كه حق با آقای طهرانی بوده و من الان به مطلبی رسیده‌ام كه این مرد از انحراف آن شخص دیده بودند.[[16]](#footnote-16)

 آقای مطهری رحمة اللَه علیه مرد بزرگی بود و در علم ایشان كسی شك ندارد، ولی صحبت و مسئله چیز دیگری است؛ مرحوم آقای مطهری به مبانی فلسفی، عرفانی، فقهی و تفسیری وارد بود. به‌عبارت‌دیگر ایشان، جامع بود و كتابهای ایشان برای هر قشری مفید است، اینها همه به‌جای خود محفوظ ولی نور چیز دیگری است؛ یعنی تشخیص بین حق و باطل، مسئله‌ای است كه فقط از عهده علم ظاهری و یادگیری بعضی از اصطلاحات و عبارات و مبانی به‌دست نمی‌آید و به مطلب دیگر هم احتیاج دارد.

 امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید:

 «تجد الرَجُلَ يتكَّلَم لا يخطى‌ء بلامٍ و لا واوٍ خطيبًا مصعقًا و قلبُهُ اشدّ ظلمة من اللّيل المُظلم وَ تجد الرَجُلَ لا يستطيع يعبّر مما فى قلبهِ بلسانه و قلبُهُ يزهَرُ كما يزهَرُ المِصباح‌

 ؛[[17]](#footnote-17) مردی را می‌بینی خطیب است و مُصقِع،

 یعنی در بیان عبارات استیلاء و تسلط بسیار دارد و یك لام و واو در صحبتش اشتباه نیست ولی دلش مانند شب ظلمانی تاریك است و شخص دیگری را می‌یابی كه نمی‌تواند مافی‌الضمیر خودش را بیان كند و قدرت بیان و تكلّم ندارد ولی دلش مانند چراغ روشن است.»

 بعضی در پروراندن مطالب حذاقت دارند و اگر مطلبی را به آنها بدهید كه من‌باب‌مثال راجع به دروغ، عدالت یا نفاق صحبت كنند مثال‌ها و حكایات زیبا بیان می‌كنند و اگر دو ساعت هم حرف بزنند انسان اصلًا خسته نمی‌شود و یك لام و یك واو در صحبتشان اشتباه یا تكرار نمی‌شود. اگر شخصی یك جمله را در یك ساعت دو بار تكرار نكند می‌گویند خیلی بلاغت دارد. مسئله بلاغت و صحبت و ایراد مطالب، با دل پاك و صاف و نورانی دو تاست و ارتباطی با هم ندارند.

 بعضی از سیاستمداران و حكّام با صحبت خودشان چنان تحوّلی ایجاد می‌كردند كه تمام افراد را منقلب می‌كردند. می‌گویند وقتی‌كه هیتلر دو سه ساعت صحبت می‌كرد تمام افراد شیفته او می‌شدند و خود را برای جان فشانی به هر جهت آماده می‌كردند.

 در روایت داریم بعضی از اقسام صحبت، سحر است:

 «وإنّ مِنَ البيان لَسِحرًا».

[[18]](#footnote-18)

 سحر این است كه شما قوای درّاكه شخص را تحت تسخیر قوای تخیلی خودتان در بیاورید به‌طوری‌كه دیگر نتواند فكر و تعقّل كند و فكرش را به‌كار بیندازد، یعنی حق را به‌جای باطل و باطل را به‌جای حق تلبیس و عوض كنید. بیان هم،

 همین‌طور است؛ بعضی از اقسام بیان كه در آن بلاغت و شیوایی به اوج می‌رسد چنان فرد را مجذوب می‌كند كه قوّه درّاكه او را می‌گیرد و پس از جذب‌شدن، نمی‌تواند اصلًا درست فكر كند.

 شخص دیگری قدرت بیان ندارد ولی دلش مانند چراغ روشن است. این همان «

 العلمُ نورٌ

 » است. قلبش درخشندگی دارد و می‌تواند حق را از باطل تشخیص بدهد.

 امیدواریم خداوند متعال ضمیر ما را به ایمان و نور هدایت منوّر كند و از آنچه موجب تشویش و اضطراب و تزلزل در ثبات قدم ماست دور كند. خودش دست ما را بگیرد و ما را هم از نور هدایتی كه تمام بزرگان و اولیاء خودش را منوّر به آن نور كرده است بی‌نصیب نگرداند.

 اللَهمّ صلِّ علی محمّد و آل محمّد

1. واقعاً مى‏توانم بگويم اين عبارت‏هاى امام صادق عليه‏السّلام اعجاز است. يعنى اين عبارات را كسى غير از امام عليه‏السّلام نمى‏تواند بيان كند. ببينيد حضرت چطور اين كلمات را تركيب مى‏كند! [↑](#footnote-ref-1)
2. رجوع شود به" الكافى، ج ١، ص ٣٠- ٧١ (باب فضل العلم)".

   نهج البلاغة (عبده)، ج ٢، ص ٤٤: فَإِنَ الْعَامِلَ بِغَيرِ عِلْمٍ كالسَّائِرِ عَلَى غَيرِ طَرِيقٍ فَلَا يزِيدُهُ إِلَّا بُعْداً مِنْ حَاجَتِهِ وَ الْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِح.

   تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، ص ٦١: الْعَمَلُ بِلَا عِلْمٍ‏ [بِغَيرِ عِلْمٍ‏] ضَلَال؛ لَنْ يصْفُوَ الْعَمَلُ حَتَّى يصِحَّ الْعِلْمُ؛ لَنْ يزْكوَ الْعَمَلُ حَتَّى يقَارِنَهُ الْعِلْمُ؛ لَا خَيرَ فِى الْعَمَلِ بِلَا عِلْمٍ؛ لَا خَيرَ فِى الْعَمَلِ إِلَّا مَعَ الْعِلْم؛ قَدِّرْ ثُمَّ اقْطَعْ وَ فَكرْ ثُمَّ انْطِقْ وَ تَبَينْ ثُمَّ اعْمَل.

   الكافى، ج ٧، ص ٤٠٧: عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: الْقُضَاةُ أَرْبَعَةٌ ثَلَاثَةٌ فِى النَّارِ وَ وَاحِدٌ فِى الْجَنَّةِ رَجُلٌ قَضَى بِجَوْرٍ وَ هُوَ يعْلَمُ فَهُوَ فِى النَّارِ وَ رَجُلٌ قَضَى بِجَوْرٍ وَ هُوَ لَا يعْلَمُ فَهُوَ فِى النَّارِ وَ رَجُلٌ قَضَى بِالْحَقِ وَ هُوَ لَا يعْلَمُ فَهُوَ فِى النَّارِ وَ رَجُلٌ قَضَى بِالْحَقِ وَ هُوَ يعْلَمُ فَهُوَ فِى الْجَنَّة؛ ج ١، ص ٤٤: عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله و سلم: مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيرِ عِلْمٍ كانَ مَا يفْسِدُ أَكثَرَ مِمَّا يصْلِحُ. [↑](#footnote-ref-2)
3. از جمله آياتى كه دلالت بر تحقق بالفعل بهشت و جهنم و مشاهده آن‏ها در دنيا مى‏كند آيات ذيل مى‏باشد:

   سوره عنكبوت (٢٩)، آيه ٥٤:﴿ (يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكافِرِينَ)﴾

   سوره تكاثر (١٠٢)، آيات ٥ و ٦﴿ (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ\* لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ)﴾ سوره يس (٣٦)، آيه ١٣:﴿ (وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جاءَهَا الْمُرْسَلُونَ)﴾

   سوره نوح (٧١)، آيه ٢١:﴿ (قالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلَّا خَساراً)﴾

   جهت اطلاع بيشتر راجع به تحقق بالفعل بهشت و دوزخ در دنيا به" معاد شناسى، ج ١٠، ص ٨٧- ١٠٠؛ مهرتابان، ص ٣٥٨" رجوع شود. [↑](#footnote-ref-3)
4. مقتل الحسين عليه السلام (للخوارزمى)، ج ١، ص ٣٤٧- ٣٤٨؛ الفتوح، ج ٥، ص ٩٢- ٩٣؛ مدينة معاجز الأئمة الإثنى عشر، ج ٣، ص ٤٨١- ٤٨٢. [↑](#footnote-ref-4)
5. الخرائج، ج ٢، ص ٨٤٧- ٨٤٨. [↑](#footnote-ref-5)
6. الكامل، ج ٤، ص ٩٣؛ مقتل الحسين عليه السلام (لأبو مخنف الأزدى)، ص ٢٣٦، پاورقى. [↑](#footnote-ref-6)
7. الأمالى (للطوسى)، ص ٢٤٣؛ الأخبار الطوال، ص ٣٠١. [↑](#footnote-ref-7)
8. مثير الأحزان، ص ٥٢؛ اللهوف، ص ٥٧. [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره يونس (١٠) آيه ٣٦. [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره نجم (٥٣) آيه ٢٨؛ سوره يونس (١٠) آيه ٣٦. [↑](#footnote-ref-10)
11. مرحوم علّامه طباطبايى هم روى مرحوم آيت‏الله ميلانى نظر داشتند. يادم هست كه مرحوم علّامه طباطبايى شب‏ها در صحن نو، پشت سر مرحوم آيت‏الله ميلانى نماز مى‏خواندند منتها در كنار مى‏ايستادند. من خودم شخصاً از مرحوم علّامه طباطبايى شنيدم كه وقتى شخصى راجع به امر تقليد از ايشان سؤال كرد، گفتند: من آقاى ميلانى را در نظر دارم. مرحوم آقاى ميلانى مرد بزرگ و با اخلاص و با صفايى بود. [↑](#footnote-ref-11)
12. افراد شركت كننده در آن مجلس جناب آقاى واعظ زاده بود، ديگرى مرحوم آقاى مطهرى و شخصى به نام آقاى طاهر احمد زاده بود كه مدّتى هم بعد از انقلاب بعضى از مناصب دولتى را داشت، ديگرى آقاى محمّدتقى شريعتى، پدر على شريعتى و بعضى از افراد ديگر بودند. [↑](#footnote-ref-12)
13. مرحوم آقاى مطهرى با على شريعتى اختلافاتى پيدا كرده بودند كه به دنبال اين اختلافات مرحوم آقاى مطهرى حسينيه ارشاد را ترك كردند و نرفتند و من در جريان صحبت‏هاى سرّى و خصوصى مرحوم آقا با آقاى مطهرى بودم كه ايشان به آقاى مطهرى فرمودند:« اين حسينيه ارشاد نيست، بلكه عُمَريه اضلال است.»

    مرحوم آقاى مطهرى حسينيه ارشاد را به‏طوركلى ترك كردند و بعد از اين جريان ارتباط ايشان با مرحوم آقا تقويت شد، يعنى هفته‏اى يك مرتبه به ديدن ايشان مى‏آمدند. [↑](#footnote-ref-13)
14. غرر الحكم، ص ٤٤؛ عيون الحكم، ص ٣٠؛ جامع الأخبار (للشعيرى)، ص ٨٥؛ الدعوات (للراوندى)، ص ٣٩. [↑](#footnote-ref-14)
15. بحار الأنوار، ج ١، ص ٢٢٥.

    \* جهت اطلاع بيشتر راجع به اين مطلب به" اسرار ملكوت، ج ٢، ص ٣٤- ٣٩" رجوع شود. [↑](#footnote-ref-15)
16. رجوع شود به" اسرار ملكوت، ج ٢، ص ٣٢- ٣٤". [↑](#footnote-ref-16)
17. الكافى، ج ٤، ص ٢١٠؛ الكافى، ج ٢، ص ٤٢٢: عَنْ عَمْرٍو عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قَالَ لَنَا ذَاتَ يوْمٍ: تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يخْطِئُ بِلَامٍ وَ لَا وَاوٍ خَطِيباً مِصْقَعاً وَ لَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظُلْمَةً مِنَ اللَّيلِ الْمُظْلِمِ وَ تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يسْتَطِيعُ يعَبِّرُ عَمَّا فِى قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبُهُ يزْهَرُ كمَا يزْهَرُ الْمِصْبَاحُ. [↑](#footnote-ref-17)
18. من‏لايحضره‏الفقيه، ج ٤، ص ٣٧٩. [↑](#footnote-ref-18)